**اصول: استصحاب، جلسه 63: 21/10/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

مرحوم شهید صدر سه مبنا در تفسیر نسخ رائه داده بودند و اشکال عدم نسخ را بر اساس این سه مبنا تحلیل کرده بودند آن سه مبنا یکی این بود که بگویید در موارد نسخ، حکم منسوخ یک حکم عام است که اطلاق زمانی دارد حتی زمان نسخ را هم شامل می شود ولی با آمدن نسخ این حکم از بین می رود این اطلاق نسبت به مبادی حکم از اراده و کراهت معقول نیست چون به بداء حقیقی منجر می شود ولی نسبت به نفس حکم، ممکن است یک مصلحتی در جعل یک حکم مستمر دائمی باشد. مبنای دوم مبنای مرحوم اقای خویی بود که می فرمودند نسخ در واقع تقیید اطلاق ازمانی از اول است یعنی ناسخ کشف می کند از یک قیدی که دلیل منسوخ داشته است و آن قید این است که تا زمان ناسخ فقط بوده دلیل ناسخ از این قید مقدر قیدی که در کلام بیان نشده بوده پرده برمی دارد و الا از اول در مقام ثبوت، نسخ به قید حکم بر می گردد ولی اثباتا کأن نسخ صورت می گیرد شبیه همان که آقایان در بداء می گویند که بداء اظهار خلاف است یعنی گاهی امور به گونه ای نشان داده شده است ک افراد تخیل می کرده اند که مطلب چه شکلی است فرض کنید در روایات که در مورد اسماعیل بداء حاصل شده به خاطر اینکه اسماعیل به خاطر ویژگی هایی که داشته فرزند بزرگتر بوده هم انتظار داشتند که او امام شود تصور و تخیل آنها این بوده ولی این تخیل ظاهری از بین می رود واقعیت تغییر نمی کند آن شیء ظاهری تغییر می کند نسخ هم همین است حکم منسوخ ، تخیل اطلاق در موردش بوده که با آمدن ناسخ این تخیل از بین می رود مبنای سوم این بود که تمام احکام یک قید لبی دارند که مثلا وجوب نماز جمعه تا ورود ناسخ این جعل شده است بعد که ناسخ می آید آن قید حکم مصداق پیدا می کند پس شک ما در اینکه نسخ صورت پذیرفته یا نه بازگشت می کند به اینکه شبه مصداقیه قید حکم. احکام مقید به یک قید هستند که آن قید با شک در نسخ ؟؟؟ خوب این سه مبنا که شهید صدر ذکر کرده بودند ما یک مبنای چهارمی را عرض می کردیم و تصور می کنیم که این صحیح باشد و آن این است که هر حکمی که جعل می شود هر جعل فقط نسبت به افراد زمان خودش اثر دارد تاثیر جعل نسبت به زمان آینده منوط به بقای خود جعل است ولو بقای حکمی جعل وقتی جاعل می تواند این حکم را نسخ کند همین توانایی نسخ به معنای این است که این حکم یک استمراری دارد و این استمرار حکم به وسیله نسخ از بین می رود و اگر نسخی صورت نگیرد حکم استمرار پیدا می کند جعل استمرار پیدا می کند جعل حدوثش ، حدوث مجعول را می آورد بقای جعل بقای مجعول را به این معنا که در هر زمانی که جعل وجود دارد با تحقق موضوع آن حکم فعلی می شود فعلیت مجعول با تحقق موضوع در هر زمان تابع بقای جعل در آن زمان است این محصل عرض ما. تفاوت عرض ما با آن سه مبنا: آن مبنای اول این بود که جعل نسبت به یک مجعول مستمر تعلق گرفته اصلا از همان اول شارع گفته کل مستطیع فی کل زمان فهو واجب الحج حالا به نحو اطلاق باشد عموم باشد خیلی مهم نیست اطلاق زمانی تعبیر کنیم یا عموم زمانی نتیجه یکی است ولی ما می خواهیم بگوییم جعل نسبت به زمان ، زمان در آن ملاحظه نمی شود و در هر زمان آن مجعول به خاطر وجود جعل در آن زمان تحقق پیدا می کند و جعل فعلی می شود فعلیت مجعول در هر زمان تابع وجود جعل در آن زمان است در حالی که آنها می گویند همان جعلی که در اول صورت گرفته یک جعل مستمر است این یک نکته . نکته دوم اینکه اگر نسخی صورت گرفت نسخ به منزله یک معارضی –بنا بر مبنای اول- معارضی با آن جعل است جعل منسوخ . جعل منسوخ می گوید من یک جعل مستمر دارد ناسخ می گوید این جعل مستمر تحقق ندارد در یک قعطه ای از زمان و آن جعل را از بین می برد این دو مفاد معارض هستند. حالا به هر دلیلی ناسخ بر منسوخ مقدم شده فرض کنید به خاطر اینکه حکومت دارد این خیلی مهم نیست که چرا مقدم می داریم علی ای تقدیر ، رابطه ناسخ و منسوخ رابطه متعارضین است ولی طبق عرض ما رابطه ناسخ و منسوخ چیزی شبیه وارد و مورود است ناسخ وقتی می آید جعل ادامه پیدا نمی کند ادامه پیدا کردن جعل در صورتی بوده که ناسخی نیاد از اول جعل تا زمان آمدن ناسخ می تواند استمرار داشته باشد اصلا استمرار حکمی جعل منسوخ تا زمان ورود ناسخ است آن استمرار حکمی شرطش این است که ناسخ نیاید پس اینها تفاوت دارند یک نکته دیگر هم وجود دارد اینکه چون متعارضین هستند ناسخ و منسوخ اگر ما شک داشته باشیم اینجا ناسخ آمده یا نیامده بنابر مبنای اول می توانیم به اطلاق منسوخ تمسک کنیم اصلا یک نکته ای وجود دارد حالا من این را نمی خواهم مفصل وارد آن بشوم بنابر مبنای اول استصحاب جاری نیست بنابر مبنای مشهور چون می توانیم به اطلاق ازمانی دلیل منسوخ تمسک کنیم شک داریم که ناسخ آمده یا نیامده دلیل منسوخ اطلاق دارد حتی در مواردی که ناسخ قعطی است اطلاق داشته اطلاق در آن موارد دلیل بر این است که در جایی که شک می کنیم که اطلاق، مخالف واقع است یا نیست باید به اطلاق تمسک کرد. به هر حال اطلاق دارد آن دلیل می گوید، جعلی که وجود دارد این جعل می گوید مجعول من مطلق است یعنی حتی در زمان ناسخ قطعی هم مجعول اطلاق دارد ولی در زمان ناسخ قطعی ولو حجت ذاتی که دلیل منسوخ است داریم ولی چون دلیل اقوی است که دلیل ناسخ است ما از اصل که دلیل منسوخ است رفع ید می کنیم درجایی که دلیل ناسخ مشکوک است نمی دانیم ناسخ آمده یا نه ، حجت مزاحمی با حجت دلیل مسنوخ نداریم به آن تمسک می کنیم ولی روی مبنای ما نمی شود دلیل منسوخ اصلا اطلاق ندارد در جایی که شک داریم ک ناسخ آمده یا نا باید به یک اصل مثل استصحاب اصل عقلایی یک اصلی از اصول. بقای آن جعل را اثبات کنیم تا بقای جعل اثر گذار باشد در بقای مجعول و الا تا بقای جعل را اثبات نکنیم یک دلیل اثباتی که اقتضا کند جعل هنوز موجود است ما نداریم مگر اینکه یک اصلی، اصل عدم نسخ به عنوان یک اصل عقلایی قائل باشیم قاعده مقتضی و مانع قائل شویم قاعده استصحاب باید به اصلی از اصول قائل باشیم اطلاق وجود ندارد این تفاوت مبنای ما با مبنای اول

تفاوت ما با مبنای دوم که مبنای آقای خویئ است. خوب واضح است که مبنای دوم می گوید که قید تا زمان ناسخ است و اصلا در مقام ثبوت، دلیل منسوخ مقدم است همچنین چیزی نمی خواهیم بگوییم که دلیل منسوخ مقدم است حالا مقایسه با وجه سوم که بشود مطلب روشنتر می شود اما وجه سومی که اینجا است حالا قبل از اینکه با مبنای سوم مقایسه کنم خوب مبنای سوم با مبنای اول این را توجه بفرمایید مبنای سوم . ممکن است در مورد مبنای اول بفرمایید آیا ممکن است دلیل مسنوخ حتی بعد از آمدن دلیل ناسخ هم اطلاق داشته باشد این چه جوری است؟ شما می گویید دلیل منسوخ حتی نسبت به زمانی که دلیل ناسخ آمده اطلاق دارد این که صحیح نیست که منسوخ نسبت به زمان ناسخ هم اطلاق داشته باشد پاسخ این است که هر دلیلی یک مقید لبی دارد هر شیء تا زمانی که علت ضدش ایجاد شود بیشتر استمرار ندارد فرض کنید من طهارت لباسم اطلاق ندارد نسبت به این که بعد از این که سبب نجاست از لباس من عارض شود طهارت لباس هر شیء تا زمانی استمرار دارد که علت نقیض آن تحقق پیدا نکرده باشد این درست پس نگویید اطلاق نمی تواند نسبت به زمانی که علت نقیض آن حکم که علت ناسخ است اطلاق داشته باشد ولی دلیل منسوخ می گوید ناسخ نمی اید علت حکم مضاد تحقق پیدا نمی کند از اول کأن شارع متکلف بیان این جهت است که آن علت منسوخ وجود ندارد مخصصات لبی را توجه بفرمایید اکرم المومنین شارع گفته آیا مومنی که دشمن خدا باشد آن هم وجود اکرام دارد اگر مومن دشمن خدا باشد ک وجوب اکرام ندارد ولی اکرم المومنین مقید به این است که مومن که دشمن خدا نباشد نه . اکرم المومنین اطلاقش اقتضا می کند که هیچ مومنی نیست که دشمن خدا باشد کأن خود شارع عدم تحقق آن وصف مزاحم را خودش احراز کرده است در مخصص های لبی مجرد اینکه می دانیم با مجرد آمدن قید حکم ثابت نیست بنابرفرض باعث نمی شود که شارع قید زده باشد عنوان پیدا کند بلکه اطلاق دلیل می گوید همه مومنین واجب الاکرام هستند یعنی هیچ مومنی نیست که عدو لله باشد خود شارع تضمین می کند عدم وجود عدوالله در مومنین را علت اینکه در مخصصات لبیه می شود به عام تمسک کرد همین است که عدم آن قید لبی را شارع خلاصه تضمین کرده و آن مقید حالا که چجوری اصل بحث مقید لبی به اینجا بر می گردد که در کجا است که یک عموم یا اطلاق عنوان دار می شود جایی که عنوان دار شود یعنی شارع خودش مصادیق این عنوان را متکفل نشده است گفته اکرم العالم شارع نمی خواهد بگوید شما همه مواردِ اکرم العالم را قدرت داری. ممکن است قدرت داشته باشد ممکن است قدرت نداشته باشد قید قدرت وجودش را شارع در جمیع موارد حکم تضمین نمی کند ولی اینکه اکرم العالم تو اکرام عالم مصلحت وجود دارد وجود مصلحت را خود شارع متکفلش است تضمین می کند وجود آن قید را در تمام موارد در واقع آن قسم اول مبنای اول میخواهد بگوید که شارع مقدس میخواهد بگوید که این حکم از اول دائمی است یعنی این کأن این حکم نسخ ناپذیر است اگر ناسخ بیاید این حکم از بین می رود ولی می گوید این اگر شرطش فعلی نمی شود آن قسم اخر از اول نسخ پذیر بودن حکم را پذیرفته می گوید این حکم تا اطلاع ثانوی وجود دارد

سوال: این هم لبی است پاسخ: لبی بودن مهم نیست عنوان پیدا کردن مهم است

فرق اولی و سومی این است که در اولی آن مقید ،عنوان پیدا نمی کند در آخری عنوان پیدا می کند در بحث مقید لبی هم این را متعرض شدیم که مهم لبی بودن نیست بعضی وقت ها مخصص ممکن است لفظی باشد ولی عنوان پیدا نکند دلیل داریم که عدوالله را احترام نکنید آیه قران است که کسی که دشمن خدا است من حادّ کسی که با خدا و رسول محاده می کند این را حق ندارید با او مودت بجویید از یک طرف دلیل گفته اکرم المومن که الزاما نمی تواند مقید این باشد عنوان به این بدهد چون ممکن است که شارع می خواهد بگوید که مومنین این من حادّ الله نیستند خود شارع مقدس با این اطلاق دلیل عدم وجود اطلاق عنوان مزاحم را می خواهد تضمین کند این را در حاشیه اصول فقه ببینید در همین بحث مخصص لبی. حاشیه خوبی دارد من مفصل در بحث مخصص لبی این را بحث کردم آن جا مراجعه کنیدپس فرق مبنای اول با مبنای سوم این است که در مبنای سوم ولو به جهت یک قرینه لبیه عنوان پیدا می کند بعضی از مقیدات هستند که به دلیل عنوان می دهند مثل قدرت . اکرم العالم می گوید اکرم العالم ان قَدَرتَ. شارع خودش نمی خواهد تضمین کند که شما در همه موارد قدرت دارید این از امور خارجیه است که شارع امور خارجیه را تضمین نمی دهد حالا ضابطه این که کجا این تضمین است کجا نیست آن جای خود. پس فرق وجه اول و سوم این است که در وجه سوم قید دلیل عدم ورود ناسخ است شارع نمی خواهد بگوید که ناسخ حتما می اید یا نمی اید باید خودتان اثبات که ناسخ می آید یا نمی آید آمده یا نیامده باید به یک قاعده ای استصحاب عدم ناسخ با یک اصلی تحقق آن قید که عدم ناسخ است را احراز کنید اولی نیاز به این نداشت اطلاق داشت بنابراین در اولی می توان در موارد شک به اطلاق ازمانی دلیل تمسک کنیم و شک را نفی کنیم و همین بود که عرض کردم طبق مبنای مشهور که با وجود اطلاق اصل عملی اجرا نمی شود ولو اصل عملی موافق دیگه اصلا استصحاب جا ندارد ما که می گوییم هر دو جاری می شود ولی دیگر نیاز به این استصحاب نداریم این جوری تعبیر کنم نگویید جاری نیست نیاز نداریم به استصحاب چون اطلاق دلیل ، داریم . ولی روی مبنای سوم نیاز به استصحاب یا هر اصل مشابه دیگر داریم باید با یک اصلی عدم ناسخ را احراز کرد چون قید آن حکم این بود که نماز جمعه واجب است مادام لن ینسخ. این که نسخ شده یا نه را مکلف باید احراز کند. م

مبنای ما این است نمی گوییم که در دلیل ما قید موضوعش ما لم ینسخ است در مبنای سوم می گوید اگر شخصی مستطیع باشد و این حکم نسخ نشده باشد حج واجب است ما این را نمی گوییم که به عنوان یک قید مجعول و قید فعلیت عدم نسخ و عدم ورود ناسخ اخذ شده است نه .این قید ، قید خود جعل است چون جعل مقتضای بقا دارد جعل یک پدیده است که استمرار پیدا می کند جعلی که تعلق گرفته باشد به عنوانی که در این زمان اخذ نشده باشد اگر جعل در این زمان اخذ شده باشد فقط در آن محدوده زمانی مقتضی بقا دارد ولی اگر نه جعل درش زمان اخذ نشده باشد این جعل باقی است تا زمانی که ناسخ بیاید نه اینکه در موضوع جعل ورود ناسخ قید شده باشد دو مطلب است یک مرتبه میگوییم که شارع گفته که اگر ناسخ نیامد و شخصی مستطیع شد حج بر او واجب است یک قیدی که ان قضیه شرطیه که مفاد جعل است شرط آن قضیه شرطیه عدم ورود ناسخ اخذ شد ما این را نمی گوییم ما می گوییم جعل اگر ناسخ بیاید دیگر ادامه پیدا نمی کند ولی نه اینکه در قید مجعولش باشد قید آن قضیه شرطیه باشد نه. امور اعتباری مثل تعهدات مثل قانونها اینها تا وقتی که دلیل ناسخ نیامده باشد باقی هستند به شرطی که از اول آن قانون مقید به زمان خاصی نباشد اگر مقید باشد ولو به نحو مردد عرض کردم که اهمال آن جایی است ک می گوییم این قانون نمی دانیم مال زمان محدودی است یا مال مطلق است آن هم در حکم این است که به مقدار زمان محدودش اثر دارد. نه ما اینجا مقتضی تام است مقتضی موجود است ولی با آمدن ناسخ مانع برای آن وجود دارد امدن ناسخ سبب می شود که جعل استمرار پیدا نکند ناسخ مانع استمرار جعل می شود ولی قید موضوع در جعل نیست بر خلاف مبنای سوم که قید موضوع در مجعول بود .

طبیعتا با آن مبنا تفاوت پیدا می کند اصلا بحث ما که این شبهه موضوعیه است یا نیست شبهه موضوعیه بگوییم که کأن یک قیدی مجعول ما دارد نمی دانیم تحقق دارد در اینجا یا ندارد نه اینجورنیست البته باید این جعل را به یک نحوی اثبات بکنیم از این جهت شبیه به آن قسم سوم است. یک جهت مشترک با قسم سوم دارد آن این است که نیامدن ناسخ را باید خود مکلف به نحوی از انحا ولی به اصلی از اصول شرعیه اثبات کرد چون آن چیزی که جعل نسبت به زمان ناسخ دارد فقط مقتضی است مقتضی موجود است اما این به تنهایی کافی نیست که بگوییم جعل الان موجود است باید اثبات عدم مانع کرد ولو اینکه بگوییم قاعده مقتضی مانع اینجا جاری است چون جعل مقتضی اش موجود است مانع نمی دانیم هست یا نه در موارد شک در ناسخ یا یک اصل عقلایی داریم یا یک استصحاب بالاخره باید.

خود شارع متکفل نشده آن یک بحث دیگر است که حلال محمد حلال ...آن یک دلیل خارجیه است منهای آن ادله خارجیه داریم بحث می کنیم خود قانون به وسیله این قانون این تضمین موجود ندارد در قوانین عرفی هم همین است یک قانونی که مجلس تصویب می کند این قانون تا وقتی که قانون ناسخ نیامده استمرار دارد چون از اول ، قانون را به عنوان قانون موقت جعل نکرده اند ولی اگر یک قانونی را شش ماهه جعل کنند یا قانون را بگویند که فعلا این قانون را جعل می کنیم ولی زمان را بعدا تعیین می کنیم که چقدر است خوب زمان را باید قانون گذار تعیین کند که یکماهه است شش ماهه است یکساله است و امثال اینها . جایی که قانون به نحو مضیق و موقت ولو توقیت معین نباشد مبهم باشد اگر به این شکل باشد ان قانون مقتضی بقا هم ندارد مقتضی بقایش فقط درهمان محدوده زمانی است که قانون به طور قعطی یا قدرمتقین آن زمان را جعل کرده بنابراین فرق است بین مانحن فیه.

این نکته را هم توجه کنید که یک قانونی که شش ماهه وضع می شود قانونی که شش ماهه وضع می شود اگر وسط سه ماه این قانون را لغو کردیم شبیه همان مبنای اول است که یک قانون مستمر جعل کرده بود وسط کار آمد قانون مستمر را برید نه این از اول مصلحت دانسته بودند که قانون شش ماهه جعل شود ولی بعد متوجه شدند که این قانون کارایی ندارد قانون را همان جا می برند اگر شک کنیم که قانون را بریدند یا نبریدند آن قانون که زمانش شش ماه بود آن قانون خودش می گوید که باید در کل شش ماه قانون به اجرا در بیاید یعنی شک در بریدن قانون موقت در وسط زمان تعیین شده با اطلاق دلیل نسبت به کل زمان تعیین شده از بین می رود شبیه قسم اول است که عرض کردم.

سوال قسم اول هم فرمودید که باید خود قانون باقی باشد اطلاق ؟؟؟فایده ندارد شک را نمی شود با اطلاق برطرف کرد اطلاق در متعلق است پس آن هم مثل شک های دیگر است پاسخ : به یک معنا درسته یعنی اینکه آن قانون نسخ نشده آن هم نیاز است احتمال دارد ان قانون ولو اینکه مستمر است نسخ شده باشد آن هم نیاز به بقا . بنابراین حتی روی مبنای اول هم ما نیاز به یک دلیل برای بقای قانون داریم این استصحاب حتی روی مبنای اول هم همین جور است

سوال : طرف می تواند منافع یکسال آینده را اجاره دهد این معنایش این است که جعلی که برای ملکیت است از همین الان هم .
پاسخ : بله همین جور است به شرطی که دیگر از خودش سلب اختیار می کند گفتم بعضی وقت ها آن ملکیت آینده با همین عقدی که الان انجام می شود به ملک آن طرف در می آید متعلق مطلق است ولی به شرطی که اثر داشته باشد در بحث؟؟ و اینها چون از همین الان من مالک آن ملک آینده هستم نه اینکه نیستم ولی در برخی موارد زمان ملاحظه می شود در منافع، زمان ملاحظه می شود درجایی که من یک منفعت ملک را واگذار میکنم زمان ملاحظه میشود ولی من این را به ملک شما در می آورم دیگر زمان ملاحظه نمی شود

سوال چگونه من می تونم آن را برای یکسال آینده به دیگر ی اجاره دهم وقتی شما ملاحظه نکردید این را برای من من فقط در همان ملک مالک هستم

پاسخ : من مالک آینده هم هستم نه اینکه مالک آینده نباشم هم مالک این شیء هستم یعنی اینجور نیست که من اختیار داری آینده را نداشته باشم . بحث این است که من الان همین ملک آینده را هم مالک هستم ولی این مالکیت بحث این است کسی که بیع می کند این مالکیت من نسبت به آینده را او ملاحظه کرده یا ملاحظه نکرده آن ملکی که در ملک من است خود به خود باقی می ماند بحث این است که در مورد ملکیت من همین الان که این را به ملک شما در می آورم آن حالا وقت گذشت ان شالله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین